

لباس ضد تنبلی

ای بابا، قرار بود احمد را از تنبلی بیرون
بیاوری دایی هوشی، برایش لباس آوردی؟

این هم لباسی که قولش را
داده بودم! یک لباس خوب
و قشنگ برای احمد آقا

وا! به حق چیزهای ندیده و
نشیده! هر بار باید صد بار
صدایت می کردیم!

خودم هم نمی دانم
چی شد، این لباس مرا
زورکی کشید اینجا!

احمد، پسر، بیا برو
چند تا نان بخر بیاور!

بلند شو بچه، مدرسه ات دیر شد.

پاشو تنبل
خان، پاشو!

ای بابا، لباس ندیدیم حرف بزندا!
بگذار بخواسیم.

غلط نکنم کار این
لباس ضد تنبلی
است! نباید آن
را بپوشم. تنبلی
خیلی خوب است!



من نمی آیم! می آیم
نمی آیم!

جل الخالق!

من نمی آیم.

احمد آقا، شنیده‌ام تازگی‌ها
حرف گوش کن شده‌ای. حاضر
شو قرار است برویم مهمانی.

نگاهش کن، می گوید نمی آیم،
اما جلوتر از همه دارد می رود!



ماشاءالله به پسر خوبم. چقدر
خوب است بچه آدم حرف
گوش کن و کاری باشد. آدم
کیف می کند.

دیگر به این لباس نیازی
نداری.

حالا دیدی پسرم تنبلی چقدر بد بود؟ دست
دایی هوشی درد نکند با این اختراعش.

تنبلی تمام شد.

